



پیشاپیش بگویم :

آنچه که در زیر می آید ، زندگینامه **فریدون** ست بامدد از خاطراتم *۲ و بیشتر از دیده هایم تا شنیده هایم - فریدون عادت نداشت ، نمی خواست یا یاد نگرفته بود از خود بگوید . و هرچه را که می توان " سند " نامید(دستنویسته ها ، نامه های نوشته به دوستان یا دریافتی از آنها و ...) را قبل از رفتنش بدست آتش سپارد - به جز اندکی که در نزد من و در جای دیگر ، به سهو یا به عمد ، فراموش کرده بود .

زندگیِ او را به سه دوره می توان تقسیم کرد :

۱. سی و دو سالی که در ایران زیست با دوستان بسیار که بیشتر دورانی بود ادبی/اجتماعی .
۲. هجده سال اول اقامتش در فرانسه (و ۹ سالی از آن ، بعد ۲۲ بهمن ۵۷ ، با رفت و برگشت های مرتب و گاه بی وقفه اش به ایران و اقامت های بالنسبه طولانی) .
- در این دوره ، به جز با دوستان جدید (و قلیل) ، تمام روابطش را با دوستان قدیمی (و بیشتر ادبی) بالکل قطع کرد . با تنها کسی که دوباره رابطه برقرار نمود احمد شاملو بود .
۳. دوازده سال آخر زندگیش توأم بود بابه شک کردن بر معیارهایش ، با بازنگری کامل برگزیده اش . بسیاری از باورهایش را از دست داد - بی آنکه لحظه ای از " انسان اجتماعی " *۳ بودن بدور گردد . از قبل میدانست (ولی اینبار دیگر پرهیز نکرد تا یاد بگیرد که) " یاران " همیشه یار نیستند و این همراه بود با سرخوردگی های بسیار و در تنهایی ترین تنهایی ها بسر بردن : بسیار داد و گیرندگان ، آنگاه که دیگر نمی خواست انسان بدهد که آنان خواستارش بودند ، فراموشش کردند ... بگذریم که گذشتن گویا خویست !

*۱. این عنوان ، برداشت آزادی ست از لبريخته شماره ۳۹ یدالله رویائی ، آنجا که می گوید : " در آب دانشی ست / وقتی که می رود ... " (لبريخته ها ، انتشارات نوید شیراز ، چاپ دوم ، ۱۳۷۱ ، ص ۴۹) .

*۲. وقتی که می گویم " با مدد از خاطراتم ... " ، این بدان معناست که تحقیقی تاریخی و متکی بر داده ها و موازن علمی نیست ؛ خاطره ، گاه ، بامرور زمان " می لنگد " و بهمین خاطر در بسیاری از موارد " بگمانم " می آورم - چراکه ممکنست که نام افراد و اماکن و یا سال وقایع را بدرستی نیاورده باشم .

*۳. در نامه ای به دوستی به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۸ می نویسد : " ... من که توفانها را پشت سر گذاشته ام ، نمی دانم چرا به این امواج کوچک اشازه می کنم . اصلا نمی دانم چرا از خود سخن می گویم - از این " من " که ذره ناچیزست در مقابل عظمت جهان هستی . آنچه بر من می گذرد [...] درمقابل آنچه به تعداد بیشمار از انسانها می گذرد ، قطره ایست در مقابل یک اقیانوس : گراز محنت دیگران بی غمی / شاید که نامت نهند آدمی

پوسته هارا که کنار بزنی این چیزست که به گمانم مادر گذشته می جستیم (برخی براستی و محک تجربه نشان داد که بسیاری به دروغ - همان داستان با طناب پوسیده به ته چاه رفتن) و من

هنور ، نه از آن طریق به بن بست رسیده [...] ، به گونه ای دیگر ، در جستجویِ آنم . درمقابلِ سرنوشتِ دیگران بی تفاوت نبودن ، آدم شدن . "

کیهان چاپ لندن ، ۵ اکتبر ۲۰۰۰

در روزنامه فرانسوی " لوموند " **Le Monde** ، در دو نوبت به تاریخ های ۲۸ و ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰ منتشر شد

با نهایت تأسف در گذشت

فریدون ایل بیگی

در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۰ (۲۲ شهریور ۱۳۷۹) در شهر

مونتروی (Montreuil) فرانسه را در سن

شصت و دو سالگی

به آگاهی همگان می رسانیم.

او آزاده ای شریف. فروتن و پاکبخته ای بود که در جامعه ادبی سال های چهل در ایران همچون شاعر، مترجم و نویسنده شکفت. فریدون در دهه های بعدی زندگی پربارش تمامی توان خود را در خدمت آرمان های آزادی خواهانه و عدالت جویانه گذاشت. از جمله مهمترین یادگارهای دوره اخیر فعالیت های او انتشار ترجمه های گوناگون، نشریات متعدد، چندین کتاب و جزوه و مقالات بیشماری با ده ها نام مستعار است.

با احترام به خواست خود فریدون جسد وی سوزانده شد و خاکسترش با حضور افسراد خانواده و به خواست آنان و دوستانش برای همیشه در قطعه ۸۵ گورستان پرلاشز (پاریس) به خاک سپرده شد و بنا بر میل او مراسم جمعی برگزار نگردید.

یاد این محقق فرهیخته، صمیمی و جسور گرامی باد.

میشلین، نسرين، مریم، سیمین، سیلوی، آزاده، ماریان، سپیده، فرامرز، حسین، محمد،

انوشه و اندیشه - اوره لین ایل بیگی - مرجان، غلامرضا،

محمد رضا و مهیار کامیاب.

علیرضا و طناز قره گزلو، نینا و نانس مکتیزکی، منیژه اختراعی.

خسرو کلاتری، علیرضا ندیمی، ژیل و بهروز معظمی

• **کیهان** درگذشت همکار پیشین مطبوعاتی خود

شادروان فریدون ایل بیگی را به همه بازماندگان

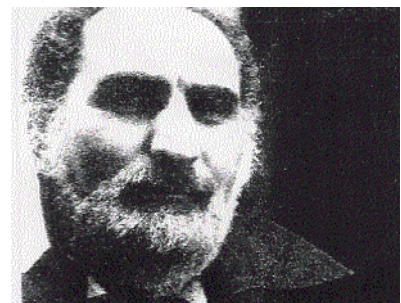
تسلیم می گوید.

– Micheline Ibeigui-Asli,
son épouse,
Ses frères et sœurs,
Ses nièces et neveux,
Khosro Klantari, Behrooz et Jilla
Moazami, Alireza Nadimi,
Ses amis,
ont la grande douleur de faire part de la dis-
parition brutale, survenue le 12 septembre
2000, à Montreuil, à l'âge de soixante-
deux ans, de

Ferydoun ILBEIGUI-ASLI,
poète, écrivain, traducteur iranien,

épris de liberté et de justice, libre penseur, au-
teur de nombreux livres, fascicules, articles,
cofondateur de différentes revues, avec pour
thème principal : combattre les injustices so-
ciales et politiques (sous un grand nombre de
pseudonymes).

Incineration (selon sa volonté) et
inhumation des cendres, dans la division 85
du cimetière du Père-Lachaise (Paris), ont eu
lieu dans l'intimité familiale.



در ۱۷ مرداد ۱۳۱۷ در بندر انزلی (که در آن زمان نام عاریتی قلدر رضا ، یعنی پهلوی را داشت) بدنیا آمد .
فریدون (اولین فرزند خانواده ای با هفت فرزند : سه دختر و چهار پسر) ، سیزده سال از من ، آخرین

فرزند ، بزرگتر بود و بالطبع کودکی او را ندیدم و نشناخته ام (برف را می بینم و فاخرانه می گویم : می بارد !) . مگر شنیده هایم از این و آن . راویان (از جمله مادرم و نه تنها او) چنین می گویند : از کودکی آرام و بی آزار و گوشه گیر و درخود و با حجب و حیا *۴ . از نو جوانی و سالهای اول جوانیش هم چندان چیزی نمی دانم .

تحصیلات ابتدائی و نیمی از دبیرستان را در همین شهر گذراند و نیمه دیگر را در دبیرستان دارالفنون تهران به پایان رساند . به گفته تمام شاهدان ، از شاگردان نخبه بود . در محله عرب ها ، در ناصرخسرو ، در اتاق کوچکی میزیست و برای امرار معاش و تهیه مخارج تحصیل - بدلایل ناتوانی خانواده برای پرداخت تمام آنها - ، شبها به انواع کارها ، از جمله نجاری ، می پرداخت . با اخذ دیپلم ادبی ، به تعبیر معروف به " خدمت نظام " رفت و با درجه ستوان سومی ، در تهران و خاش ، ۱۸ ماهی خدمت کرد . ارتش را علیرغم تمایل فرماندهانش برای ماندن ، ترک کرد و چند ماهی در بیکاری بسر برد و همزمان با اعتراضات مردمی و دانش آموزان و دانشجویان و معلمان که منجر به کشته شدن معلم خانعلی (بگمانم در سال ۱۳۳۹) و تظاهرات بنفع مصدق *۵ در رابطه با جریان روشنفکری ای که گویا اشرف پهلوی برای بدام انداختن روشنفکران مخالف براه انداخته بود ، دستگیر شد و دو سه ماهی در زندان قزل قلعه بود و در شب چهارشنبه سوری آزاد گردید .



بعد از آزادی از زندان ، باز چند ماهی بیکار بود و سپس در آزمون استخدامی سازمان بیمه های اجتماعی برگزیده شد و به کار در این سازمان پرداخت . کمی بعد خواهرم ، نسرین ، به استخدام وزارت پست و تلگراف و تلفن درآمد و با کمک مالی فریدون و نسرین ، از محله خانی آباد و تهرانچی راه آهن به میدان ترابری و با اصطلاح شمال شهر نشین شدیم !*۶



طرحها همه از : ناهید

*۴. و این صفات را تا آخر عمر داشت . این را فقط نزدیکانش نمی گویند ، حتی دوستان دور و نزدیکش می گویند . از جمله : " حس من نسبت به فریدون خیلی بیشتر از آن چیزهاییست که تعریف پذیرند . گاهی اوقات نگفته چیزها بیشتر از گفته شان حرف می زنند . شرافت و حجب او را (بخصوص این

آخری را (دور و بری های ما در آن زمان نداشتند ویا لاقابل به آن اندازه ها نداشتند . " (از نمایر آقای یدالله رویائی به من به تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۰۱) . ویا در نامه بی تاریخ یکی از دوستانش - حوالی ژوئیه ۱۹۹۸؟ - ، می خوانیم : " [...] ترا به خودت ، به گذشته ات ، به کارهایت و به صمیمیت و صفایت ارجاع [می] دهم . برای من تو از همان معدودی هستی که زندگی بخاطرشان می ارزد - تک چراغ هائی در ظلمت فراگیر . "

*۵. کلاس دوم با سوم ابتدائی بودم و بخوبی بیاد دارم که اگرچه مرکز تظاهرات در میدان بهارستان بود ، اما تا محله ما ، شاهپور/راه آهن هم آمده بود - با این شعار اصلی : " با خون خود نوشتیم : یامرگ یا مصدق ! "

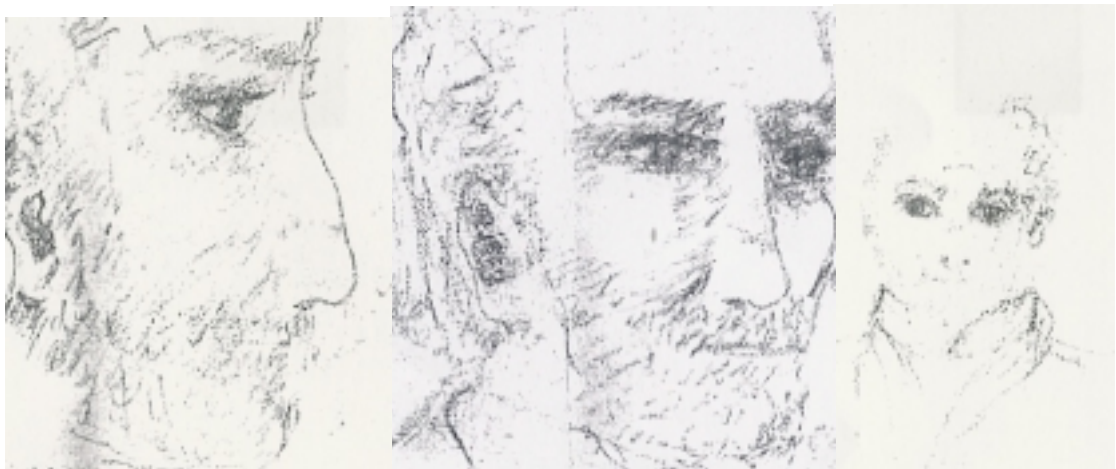
*۶. در همین خانه بود که شاملو ، درپی مشکلائی بعد از جدائی ازهمسر دومش ، سه چهار ماهی باما زندگی کردو هرگز از خانه بیرون نمیرفت و این ، اگر اشتباه نکنم ، همزمان بود با ۱۵ خرداد۴۲ . فریدون در سال ۳۹ با شاملو آشنا شد و این آشنائی به دوستی عمیقی گرائید . به مدت ۲۰ سال از تمام دوستان ادبی قدیمی اش ، از جمله شاملو ، فاصله گرفت و تنها در سالهای ۶۰ بود که روابطشان دوباره برقرارگردید . فریدون در نامه ای به " احمد عزیز " ، به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۸ ، از جمله چنین نوشت : " وه ! چه دورانی گذشت . تو و من هم زنجیر بوده ایم ، و دو قربانی سرنوشت [...] بعد از لسان الغیب ، حافظ ، گمان نمی کردم که کسی بتواند در زبان فارسی معجزه کند . مدتهاست که میدانم اشتباه کرده ام : حافظ زمان ، معجزه گر جدید این زبان ، نامش احمد شاملو ست " .



فریدون گارسیا لورکا:
ترانه های شرقی و اشعار دیگر
ترجمه احمد شاملو

فریدون عزیز، فریدون
فریدون

و شاملو ، در کتاب " لورکا ، ترانه های شرقی و اشعار دیگر ، ترجمه احمد شاملو ، سازمان انتشاراتی ، فرهنگی و هنری ابتکار ، چاپ اول ۱۳۵۹ " را این گونه برای فریدون امضاء کرد : " برای فریدون عزیز ، رفیق همیشه . ۱۹،۱۱،۵۹ "



در همین ایام با فریدون گیلانی جنگ ادبی " جگن " را بیرون دادند که از آن چهار شماره (کتاب) در آمد *۷ . و با همین گیلانی و حدودا در همین ایام ، کتاب " نموداری از شعر امروز ایران " (معرفی اشعار شاعران معاصر ، همراه با چند نقد) را چاپ کردند .

بعد از دوسال ، کمی شمالی تر شدیم و به محله باغ صبا / سلیم رفتیم و از همین خانه بود که از طرف سازمان بیمه های اجتماعی کارگران ایران به مدت شش ماه به فرانسه فرستاده شد تا در زمینه بیمه کارگران و طرز کار تامین اجتماعی Sécurité Sociale فرانسه مطالعاتی انجام دهد . بعد از بازگشت به ایران ، گزارش مفصلی تهیه کرد و در این گزارش خواندم که یکی از پیشنهاداتش ، تغییر نام سازمان بیمه های اجتماعی ، به سازمان تامین اجتماعی کارگران بود که چندی بعد جامعه عمل به خود پوشید و بریاست اداره جدیدالتاسیس (اداره بیمه های جدید) که باحتمال ، بنایش به پیشنهاد خود او بود ، برگزیده شد .

دقیقا بیاد ندارم که در چه سالی ، بین ۴۲ و ۴۶ ، در آزمون سراسری دانشگاهها شرکت کرد و در رشته زبان فرانسه حائز رتبه اول شد (در آزمون عکس شاگردان اول رشته های مختلف را در روزنامه ها منتشر می کردند) . و در رشته حقوق قضائی هم قبول شد و همین رشته را انتخاب کرد .

در سال ۱۳۴۴ ، کنی بعد از برگشت به ایران ، اولین دفتر اشعارش را با نام آخرین همسفر به سرمایه شخصی به چاپ رساند و پخش آنرا به عهده انتشارات اندیشه (خیابان شاه آباد سابق) گذارد .
در همین خانه و در همین سالها ، فعالیتهای ادبی فریدون شدت گرفت و رفتن و آمدهای دوستانش بیشتر و بیشتر .

واما فعالیتهای ادبی فریدون ، به گفته خود او ، از ۱۷ سالگی آغاز شد :
" کمتر از ۱۷ سال داشتم که اولین شعرم در صفحات " ادبی ایران " ما " که زیر نظر فریدون توللی اداره می شد ، انتشار یافت و حدودا در همان حوالی اولین ترجمه ام ، دو شعر از Rosnard [ژیل رونار] ، شاعر قرن شانزده فرانسه ، در " بامشاد " به سردبیری شاملو (که آن وقت ها او را فقط به نام می شناختم) [...] " ۸*



بامادرش در
پاریس



پدر ومادرش



۷*. فریدون گیلانی ، بعد از سال ۵۷ ، یک کتاب دیگر (همراه با آربی آوانسیان ، سعید سلطانیپور و ناصر رحمانی نژاد) از " جگن " را منتشر کرد .
۸*. به نقل از نامه به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۹۷ فریدون به " ژ " و " ب " (از دوستان خیلی خویش که فریدون به شدت به آنها علاقه داشت) .

تا آنجا که من دیده ام و می دانم ، نوشته ها (نقد ادبی) ، اشعار و ترجمه های بیشماری ۹* را در نشریات مختلف ، از جمله در : ایران ما ، بامشاد ، فردوسی (به سردبیری شاملو و بعدها محمود عنایت و کمتر یا اصلا در دوره عباس پهلوان) ، آسیای جوان ، ماهنامه اطلاعات (به سردبیری شاملو) ، کتاب هفته (بیشتر در دوران شاملو و محسن هشترودی و کمتر یا اصلا در دوران علی اصغر حاج سید جواد) ، انتقاد کتاب ، هنر و سینما ، آژنگ (مسئول بخش ادبی فرهنگ فرهی) ، بازار (بعدها با نام سایبان و هردو زیر نظر محمد تقی صالح پور) ، آرش (در دوران اسلام

کاظمیه و شاید هم در دوران سیروس طاهباز (، بارو* ۱۰، خوشه، نگین (عنایت) و ... گاه بانام مستعار ف. (الف) شاهین، گاه بی نام و در اکثر موارد با امضای فریدون ایل بیگی منتشر کرد. تا زمانیکه خوشه در می آمد، تمام بعد از ظهرها و بخشی از شبهایش را، بعد از کار روزانه اش در بیمه های اجتماعی، در همکاری با شاملو در دفتر خوشه (پشت بهارستان، نزدیک به سازمان برنامه، کوچه صفیعلیشاه؟) میگذراند و هرگاه که مدرسه نداشتیم، مرا و یا برادرم، حسین را با خود می برد.

ترجمه مردیکه به شیکاگو رفت از ریچارد رایت را انتشارات اشرفی (باحتمال زیاد دز سال ۴۵) بیرون داد و سقراط مجروح از برشت (ترجمه: تقریر از هوشنگ ازبیجاری، تحریر از فریدون ایل بیگی) را در سال ۴۸ انتشارات پیام، پیش از ترک ایران، جنوب (بگمانم از ژولین گرین) و عنکبوت (از هانری ترویا) را در اختیار انتشارات بامداد قرار داد و این انتشارات حتی در صفحات داخلی کتابهایش، خبر از "بزودی منتشر می شود" شان میداد و من نمی دانم که بالاخره آنها را چاپ کرد یا نه. در سال ۴۶، کمی پیش و لختی بعد از جنگ وُئوئن ۶۷ اعراب و اسرائیل، شبها، بعد از اتمام کارش در بیمه های اجتماعی، در سرویس خارجی کیهان مطالب زیادی را ترجمه کرد و بی نام منتشر کرد (تعدادی از دستنوشته ها را در اختیار دارم).

در این سالها، تقریباً با اکثر کسانی که در شعر و ادب سرشناس بودند، اگر نه دوستی، لااقل آشنای داشت. غالباً آنها را در کافه نادری، کافه فیروز (که روزهای محفل آل احمد و روزهای محفل شاملو راداشت و صاحب یا گارسونش پیرمرد ارمنی بشاش و چه شکلات های گرم و نابی داشت!) و شبها در هتل مرمر می دید و یا به خانه مان می آمدند* ۱۱.

در سال ۱۳۴۹، تنها با پانصد تومان، بی آنکه آشنائی در فرانسه داشته باشد و یا جایی برای زیست و کاری برای گذران زندگی، راهی این کشور شد و از اینجا دوره دوم (یا تازه) زندگی او آغاز می شود...

از این دوره، گفتنی بسیار بسیار ست که نه جایش اینجاست و نه زمانش اکنون!

پایانِ موقت

*۹. از جمله از: پل والری، آندره ژید، آندره بروتون، شارل بودلر، سارتر، آلبر کامو، چخوف، ژیل رنار، فرانسیس کافکا، لورکا، روبر مرل، ریچارد رایت، ماکس پرود، مارتن دو گار، تادوش نوواکوفسکی، مالارمه، داستایوسکی، تولستوی، ژولین گرین، ادگار آلن پو، بالزاک، هانری ترویا، آراگون و بسیاری نامهای آشنا و نا آشنا...

*۱۰. گردانندگان اصلی بارو، شاملو (با = بامداد) و رویائی (رو) بودند، اما فریدون از ابتدا تا انتها (سه شماره بیشتر در نیامد) و گام به گام با آنها بود و نوعی کاری سه نفره بود. من خود شاهد بودم که برای در آوردن شماره اولش، سه شبانه روز خوابیدند و بعد از اینمدت، برای استراحتکی، یکی دو ساعته، به خانه ما آمدند.

رویائی خوشبختانه در میان ماست و اگر گفته ام برخلاف واقعیت است می تواند توضیح بدهد. (بعد از نوشتن این مطلب، از آقای رویائی از طریق نما بر (فاکس) درخواست کردم تا نظر خود را بگویند و بگوید معروف "تنها به خانه قاضی" نرفته باشم. جواب ایشان را در اینجا می آورم: "در مورد بارو و همکاریهای او نظر شما درست است. ولی چون نسخه های بارو در اینجا ندارم یادم نمیآید به مطالبی که فریدون همکاری کرده بود اشاره کنم."

*۱۱. از کسانی و نامهایی که بیادم مانده است (نامهای با حروف درشت، کسانی بودند که مرتب و گاه هر شب و هر روز، و مابقی بندرت یا کمتر): **منوچهر آتشی**، **نصرت رحمانی** (که با خط زیبایش - لااقل از نگاه کودکانه ام - بروی دیوار گچی اتاق فریدون، این گفته سارتر از کتاب دستهای آلوده رانوشته بود: "آلوده تر از دستهای آلوده، دستهای شسته از همه چیز است!")، **احمد شاملو**، **مظفر ویدالله رویائی**، محمود کیانوش، حسن قائمیان، صفدر تقی زاده، محمود عنایت، غلامحسین ساعدی، بهرام اردبیلی، پرویز شاپور، (و شاید سزوس طاهباز، اسلام کاظمیه، نجف دریا بندری)، **فریدون گیلانی**، **نودر پرنک**، **روستا باختری** (نویسنده افغانی مقیم ایران در آلمان و اکنون در آلمان) م. آزاد، منوچهر نیستانی و بسیاری نامهای دیگر...

